

بسمه تعالی



رهبر معظم انقلاب اسلامی حضرت آیت الله العظمی امام خامنه‌ای (مدظله العالی)

سلام علیکم

مرقومه‌ای در نقد رویکرد تمدنی سند الگوی اسلامی ایرانی پیشرفت

و لیس امرء و إن عظمت فی الحق منزلته و تقدمت فی الدین فضيلته بفوق أن یعان علی ما حملهُ الله من حقه و لا امرء و إن صغرته النفوس و افتحمته العیون بدون أن یعین علی ذلك أو یعان علیه.

و هیچ کس هر چه منزلتش در حق عظیم باشد و فضیلتش در دین بر دیگران پیشی داشته باشد چنان نیست که در ادای حقی که خدا بر او واجب کرده محتاج به کمک نباشد و هیچ کس، گر چه او را کوچک شمارند و در دیده حقیر بینند کمتر از آن نیست که در ادای حق به دیگران کمک کند و یا از سوی دیگران کمک شود. (خطبه ۲۱۶ نهج البلاغه)

احتراماً با آرزوی توفیق روزافزون و طول عمر با عزت برای حضرتعالی از درگاه خداوند متعال، پیرو درخواست جنابعالی مبنی بر بررسی عمیق سند الگوی پایه پیشرفت و ارائه پیشنهادهای مشخص، برخی نکات مهم و اساسی به استحضار می‌رسد.

مخاطب اصلی این نامه در حقیقت کلیه متولیان و مسئولان حوزه علم، تفکر و اندیشه هستند اما به دلیل آنکه گوش شنوایی برای انتقادات بنیادینی که مطرح شده ندارند لذا این نامه خطاب به حضرتعالی نگاشته شد به امید آنکه با سعه صدر، نگاه مدبرانه و رهبری داهیانة خود این انتقادات دلسوزانه را مد نظر داشته و مسئولان را به آن توجه دهید. امید است که مطالب مطرح شده مفید واقع شده و اعتلای انقلاب اسلامی و احیای اسلام ناب محمدی را به دنبال داشته باشد ان شاء الله.

والسلام علی من اتبع الهدی
علی باقری
مدیر عامل اندیشه تصریف

ابلاغ سند الگوی اسلامی ایرانی پیشرفت در آستانه چهل سالگی انقلاب اسلامی نشان داد که این انقلاب علی‌رغم تمامی مخالفت‌ها و کارشکنی‌ها و با وجود فراز و فرودهای گوناگون زنده و پابرجاست و امیدوارانه به افق آینده نیز چشم دوخته است. نفس ابلاغ این سند گویای حیات انقلاب اسلامی و قدرت آن است اما این امر نباید مانع آن شود که کاستی‌های گسترده سند مغفول واقع شود. این سند یکی از مهم‌ترین اسناد انقلاب اسلامی در حوزه سیاستگذاری کلان است لذا باید بدون هر گونه مسامحه با آن برخورد کرده و از سطحی‌اندیشی و جزئی‌نگری درباره آن خودداری نمود.

زمین خوردن این سند به معنای درجا زدن انقلاب اسلامی در بعد تمدنی است لذا ازسویی تمامی اندیشمندان و دغدغه‌مندان انقلاب اسلامی باید کل توان خود در این زمینه را به میدان بیاورند و از سویی دیگر مسئولان و متولیان امر نیز شنوای نقدهای دلسوزانه بوده و تلخی نقد را تحمل نمایند تا ان شاء الله انقلاب اسلامی بتواند مسیر تمدنی خویش را پیدا کند. انتقاداتی که مطرح می‌شود گرچه ممکن است متعرض برخی مبانی فکری نظام جمهوری اسلامی در حوزه تمدنی گردد و کام‌باورمندان به آن را تلخ کند اما نقدی کاملاً دلسوزانه است؛ نقدی که به دنبال اعتلای انقلاب اسلامی است و نه خدای ناکرده سنگ اندازی در مسیر آن.

واقعیت آن است که پس از ابلاغ سند آنچه بیش از همه نمود داشت تعجب نخبگان از محتوای آن بود. این سند بیش از آنکه بتواند قوت و اتقان تئوریک انقلاب اسلامی در بعد تمدنی را به نمایش بگذارد موجبات تعجب نخبگان را فراهم آورده است. سند مذکور را به هیچ وجه نمی‌توان سند الگوی پایه پیشرفت دانست. این سند فاقد هر گونه انسجام، عمق و اتقان بوده و جز کلیات ابوالبقا چیز دیگری نیست. تکرار مکررات و بیان واضحات، سند الگوی پیشرفت نیست. آیا نتیجه هفت سال تلاش نخبگان باید سندی مبهم، گنگ و حتی پر از تعارض باشد؟ این سند قرار بود مسیر دستیابی به حیات طیبه و تمدن اسلامی را روشن و شفاف کند، آیا این خاصیت را دارد؟ کجای سند می‌توان تصویری شفاف از افق تمدن اسلامی را مشاهده نمود؟ قرار بود الگوی اسلامی پیشرفت مسیری متفاوت از توسعه غربی را ترسیم کند، آیا این چنین است؟ کجای سند می‌توان اقتصاد اسلامی را لمس کرد؟ کجای سند بویی از مدیریت اسلامی برده است؟ آیا صرف گنجاندن مفاهیمی همچون توحید، معاد و نبوت و یا بیان برخی ارزش‌های اسلامی در یک سند به معنای اسلامی شدن الگوی پیشرفت است؟

سند الگوی پیشرفت قرار بود ما را از تذبذب و ابهام خارج کند، آیا این سند ابهامات را برطرف کرده یا بر آنها افزوده است؟ سند الگو قرار بود سندی بالادستی در همه حوزه‌ها باشد و تحول در همه حوزه‌ها را پوشش دهد، آیا از دل این سند، تحول علوم انسانی، تحول نظام آموزشی و غیره خارج می‌شود؟ سطح این سند بسیار پایین‌تر از حد انتظار است لذا اساساً نمی‌توان نقد جدی به متن آن وارد دانست بنابراین به جای نقد متن سند به نقد رویکرد حاکم بر آن و روح جاری در آن پرداخته می‌شود.

سند الگوی اسلامی ایرانی پیشرفت علی‌الظاهر محصول هفت سال تلاش نخبگان حوزوی و دانشگاهی است اما در حقیقت این سند محصول چهل سال تجربه جریان غالب علمی و فرهنگی در کشور است لذا این سند را باید عصاره

تجربیات و اندیشه جریان غالب علمی و فرهنگی در جامعه اسلامی دانست. تدوین سند الگوی اسلامی ایرانی پیشرفت تلاشی است در راستای تلاشهای قبلی که در قالب انقلاب فرهنگی، اسلامی سازی دانشگاهها، اقتصاد و بانکداری اسلامی، علوم انسانی اسلامی، سبک زندگی دینی، تحول بنیادین آموزش و پرورش و .. پیگیری شده است. این سند گرچه با تلاشهای قبلی در موضوع و عنوان متفاوت است اما ادامه همان تلاشها در راستای ایجاد تحول در بخشهای گوناگون و تحقق تمدن اسلامی و حیات طیبه است. با این وصف این سند را باید در امتداد تلاشهای کم حاصل گذشته دید و در همان راستا تحلیل و بررسی نمود. جهت تأکید و توجه بیشتر به این نکته، فهرست برخی از نهادهای اصلی متولی تحول در بخشهای مختلف و سال تأسیس آنها ذکر می گردد.

سازمان اقتصاد اسلامی (بانک اسلامی سابق): سال ۱۳۵۸، شورای عالی انقلاب فرهنگی: سال ۱۳۵۹، جهاد دانشگاهی: سال ۱۳۵۹، دانشگاه تربیت مدرس؛ ۱۳۶۰، پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی: سال ۱۳۶۰، پژوهشگاه حوزه و دانشگاه: سال ۱۳۶۱، دانشگاه امام صادق: سال ۱۳۶۱، دانشگاه شهید مطهری: سال ۱۳۶۱، سازمان مطالعه و تدوین کتب علوم انسانی دانشگاهها: سال ۱۳۶۳، شورای تغییر بنیادی آموزش و پرورش: ۱۳۶۴، فرهنگستان علوم: سال ۱۳۶۶، پژوهشگاه فرهنگ و اندیشه اسلامی: سال ۱۳۷۳، موسسه آموزشی و پژوهشی امام خمینی ره: سال ۱۳۷۳، شورای اسلامی شدن دانشگاهها و مراکز آموزشی: سال ۱۳۷۵، ستاد تحول بنیادین وزارت آموزش و پرورش: سال ۱۳۸۶، شورای تخصصی تحول و نوسازی نظام آموزشی: سال ۱۳۸۷، مرکز علوم انسانی صدا، سال ۱۳۸۷، شورای تحول در علوم انسانی: سال ۱۳۸۸، مرکز الگوی اسلامی ایرانی پیشرفت: سال ۱۳۹۰.

پس از گذشت سالها و با وجود تأسیس مراکز گوناگون هنوز هیچ قدم اساسی در زمینه اقتصاد اسلامی، علوم انسانی اسلامی، تحول بنیادین نظام آموزشی، سبک زندگی دینی، الگوی اسلامی پیشرفت، فقه حکومتی و غیره برنداشته ایم اما گویا از این تجارب درس نگرفته و بر همان رویکرد غلط گذشته اصرار داریم. مهم ترین ضعف های این سند، عدم اتقان، کلی گویی و غیرعملیاتی بودن آن می باشد که محصول رویکرد غلط نهفته در شاکله فکری دست اندرکاران آن است؛ رویکرد نگاه غیرحداکثری به دین. هنگامی که این رویکرد نتوانسته خود را در گذشته اثبات کند چطور می توان انتظار داشت در این سند به یک باره معجزه کرده و محصولی ایده آل به بار آورد.

اساساً مسئله این است که چگونه می توان الگوی اسلامی پیشرفت تدوین نمود در حالی که هنوز اقتصاد اسلامی مفهومی کاملاً گنگ و مبهم است؟ چگونه می توان الگوی پیشرفت را مدون کرد در حالی که هنوز علوم انسانی اسلامی مسئله ماست؟ چگونه می توان بدون فقه نظام مند حکومتی دم از الگوی پیشرفت زد؟ عدم توفیق در این موارد به دلیل اتخاذ رویکرد غلط نسبت به تمدن غرب است لذا نباید از رویکردی که در گذشته ناتوانی خود را اثبات کرده است انتظار معجزه داشت. رویکرد محافظه کارانه جمع بین اسلام ناب و دستاوردهای بشری رویکردی کاملاً گنگ،

مبهم و فراتر از آن دارای تضاد و تناقض درونی است با این وصف پرواضح است که این سند نیز همچون تمامی فعالیت‌های گذشته غیرشفاف بوده و از کلی‌گویی فراتر نرود.

یک‌مرور اجمالی بر فعالیت‌های چهل سال گذشته حجم گسترده فعالیت‌های علمی و فرهنگی در راستای تحول‌آفرینی به منظور اسلامی‌سازی را نشان می‌دهد. اکنون پس از گذشت چهار دهه از عمر انقلاب و کسب تجربه‌های مختلف در حوزه‌های گوناگون لازم است با نگاهی کلان و تمدنی و فارغ از جزء‌نگری‌های رایج به آسیب‌شناسی عملکرد این نهادها پرداخت. جمع بین اسلام و دستاوردهای بشری که نمود آن جمع بین اسلام، فلسفه و علم مدرن است و در سند نیز صریحاً به آن اشاره شده است روح حاکم بر فعالیت تمامی نهادهای انقلابی است. در مقام نظر جمع بین اسلام و عقل بشری ظاهراً کاملاً منطقی و عقلانی است که علی‌الظاهر اسلام نیز بر آن صحنه می‌گذارد اما واقعیت این است که در مقام عمل این رویکرد به بن‌بست رسیده و حرفی برای گفتن ندارد.

جمع بین اسلام و تمدن مدرن رویکردی مبهم و تاریک است. یکبار برای همیشه باید تکلیف خودمان را با این سؤالات مشخص کنیم که محدوده عقل دینی تا کجا و محدوده عقل مدرن (یا به عبارت درست‌تر ذهن بشری) تا کجاست؟ معیار و شاخص‌های اسلامی‌گزینش علم و دستاوردهای بشری کدامند؟ تا کجا باید بر مرکب چموش و طاغی زمانه نشسته و دور شدن از علوم اسلامی را نظاره کرد؟ تا کجا باید گستره مفاهیم بلند دینی را در مواجهه با علوم مدرن منقبض کرد؟ تا کجا باید روایات و احادیث دینی، به ویژه در حوزه علوم طبیعی، را به این بهانه که با عقل امروز سازگار نیست و ناظر به گذشته است به دیوار ندانم‌کاری کوبید؟

جمع بین اسلام و ذهن بشری یا آن‌گونه که در بخش مبانی سند به آن اشاره شده جمع بین اسلام، فلسفه و علم (ساینس) نهایتاً به اسلامی با ظاهر توحیدی اما باطن سکولار منجر خواهد شد. اسلام سکولار یعنی اسلامی که در پستوها بماند و وارد صحنه زندگی نشود. در سند نیز همین‌گونه است یعنی مبانی سند که ملغمه‌ای از معارف فلسفی و اسلامی است در همان پستوی مبانی مانده و در صحنه تدابیر هیچ نمودی ندارد. سکولاریسم یعنی به حاشیه رفتن دین از صحنه زندگی و این سند دقیقاً نمود بارز سکولاریسم علمی و تمدنی است؛ مبانی اسلام در ابتدا تبیین شده اما در بخش اصلی سند یعنی تدابیر هیچ جلوه‌ای از معارف اسلامی به چشم نمی‌خورد. لذا با این رویکرد تصور اینکه تلاش مجدد منجر به اصلاح و تقویت سند می‌گردد تصویری کاملاً خطاست. اگر به دنبال سندی متقن در حوزه پیشرفت هستیم باید رویکرد تمدنی خود را اصلاح نماییم.

خب این اصلاح رویکرد به چه معناست؟ مگر عقل با نقل یا اسلام با تجارب بشری تعارض دارند؟ بله تعارض دارند، تعارض بنیادین هم دارند. گستره بحث در اینجا بسیار است اما لزومی به غرق شدن در مباحث انتزاعی جهت اثبات این تعارض نیست بلکه تجارب گذشته خود بهترین مؤید است. به حاشیه رفتن دین، هم در مقام عمل و هم در مقام نظر، همزمان با بسط علم و تکنولوژی مدرن که محصول ذهن بشری است بیانگر ناسازگاری دین و آن چیزی است که ما تجارب بشری نام می‌نهمیم.

هنوز برخلاف تصور، درک تمدنی درستی از دین نداریم و به همین دلیل است که در حوزه‌های مختلف تمدنی گنج و سردرگمیم. اسلام دین کامل است و همه آن چه برای زندگی دنیوی و اخروی بشر لازم است را در خود دارد تنها کافی است با تمام وجود به اسلام ناب تمدن‌ساز ایمان آورده و مسحور جادوی شیطان که در قالب فلسفه، علم و تکنولوژی نمود پیدا کرده نشویم. بنیان و شاکله اصلی فلسفه، علم و تکنولوژی محصول ذهن بشری نیست و القای این مطلب نیز از مکر شیطان است. علم و تکنولوژی مدرن نه توسط ذهن بشر که توسط شیطان پایه گذاری شده است که البته در دنیای ساینس زده امروز سخن گفتن از شیطان نیز صعب و دشوار است اما برای ما که دارای بینش اسلامی هستیم نباید چندان عجیب بنماید زیرا خداوند متعال صراحتاً در قرآن شیطان را دشمن آشکار انسان معرفی نموده است: «أَلَمْ أَعْهَدْ إِلَيْكُمْ يَا بَنِي آدَمَ أَنْ لَا تَعْبُدُوا الشَّيْطَانَ إِنَّهُ لَكُمْ عَدُوٌّ مُبِينٌ» (یس، ۶۰) ای فرزندان آدم، آیا به شما سفارش نکردم که شیطان را نپرستید که او مسلماً برای شما دشمنی آشکار است؟».

در آیه‌ای دیگر خود شیطان نیز مؤکداً بیان نموده که بشر را به گمراهی کشانده و وادار به تغییر خلقت می‌نماید. وَ لَأُضِلَّنَّهُمْ وَ لَأَمْنِيَنَّهُمْ وَ لَأَمُرَّنَّهُمْ فَلْيَبْتَئِكُنَّ آذَانَ الْأَنْعَامِ وَ لَأَمُرَّنَّهُمْ فَلْيَغَيِّرُنَّ خَلْقَ اللَّهِ وَ مَنْ يَتَّخِذِ الشَّيْطَانَ وَلِيًّا مِنْ دُونِ اللَّهِ فَقَدْ خَسِرَ خُسْرَانًا مُبِينًا: و آنان را سخت گمراه و دچار آرزوهای دور و دراز خواهیم کرد، و وادارشان می‌کنم تا گوشه‌های دامها را شکاف دهند، و وادارشان می‌کنم تا آفریده خدا را دگرگون سازند. و هر کس به جای خدا، شیطان را دوست گیرد، قطعاً دستخوش زیان آشکاری شده است (نساء، ۱۱۹).

شیطان تأکید می‌کند که بشر را گمراه کرده، به آرزوهای دور و دراز مشغول نموده و امر به تغییر خلقت الهی می‌نماید. این که شیطان امر به تغییر خلقت الهی و غرق شدن در آرزوهای دور و دراز را یکی از برنامه‌های اصلی خود می‌داند باید به عمق اثر آن در گمراهی بشر پی برد. تغییر خلقت الهی همان چیزی است که تکنولوژی دنبال می‌کند و آرزوهای دور و دراز نیز همان توسعه است که بشر را مشغول خود نموده است. تکنولوژی مدرن، زمین را که خلقت الهی است دچار تغییر بنیادین نموده به گونه‌ای که ردپای خلقت الهی در زندگی بسیار ضعیف گشته است. تکنولوژی بشر را اسیر خود نموده و حب دنیا را در سطح تمدن جریان داده است. تکنولوژی سبب شده که دیگر دنیا نه مزرعه آخرت که مزرعه آفت زده خود دنیا باشد!

نکته بسیار مهم دیگر این است که بسط عمومی سکولاریسم، ریشه در فیزیک مدرن دارد که فیزیکی کاملاً شیطانی و غیر حقیقی است. فیزیک مدرن به ویژه در بعد کیهان‌شناسی توانسته با تردستی‌های به ظاهر علمی که در قالب دستگاه ریاضیات ریخته، اتصال انسان به عوالم بالاتر از آسمان‌های هفتگانه تا کرسی و عرش را قطع نماید و از اینجاست که سکولاریسم در تمدن بشری گسترش یافت. فیزیک مدرن علم حقیقی نیست بلکه بافته‌های شیطانی است که البته برای آن دستگاه معرفتی نیز ساخته و شیاطینی از انس را نیز مأمور حراست از این دستگاه معرفتی نموده است. پذیرش فیزیک و هستی‌شناسی اسلامی سخت و دشوار است اما حقیقتی است غیر قابل انکار و البته قابل اثبات که شرح آن در این مجال نمی‌گنجد.

برای تحقق حیات طیبه اسلامی گام اول آن است که اتصال انسان به عوالم بالا را در دل علوم و معارف مختلف به ویژه فیزیک که وظیفه تبیین خلقت را دارد جاری و ساری کنیم. قدم اول در راه ساختن تمدن اسلامی نه تحول علوم انسانی که تحول در علوم طبیعی از جمله فیزیک، زیست‌شناسی و طب است. علوم انسانی مدرن طفیلی علوم طبیعی هستند و ریشه در آن دارند لذا برای تحول در آنها ابتدا باید به اصلاح ریشه یعنی علوم طبیعی پرداخت. علوم طبیعی لنگرگاه علوم انسانی هستند و همین لنگرگاه است که مانع آن شده که طی این سالها علوم انسانی اسلامی محقق نگردد. البته مجدداً متذکر می‌گردد که آن چه غرب به نام علم به بشریت عرضه کرده حتی در حوزه علوم طبیعی، علم نیست بلکه ملغمه‌ای از حق و باطل یا به عبارت بهتر جهل است. پرده برداشتن از این دروغ‌هایی که در لفافه علم عرضه شده وظیفه ای است که اسلام بر دوش ما گذاشته است و تا این امر رقم نخورد تحقق تمدن اسلامی نیز سرابی بیش نیست.

منازعه علم و دین که شیطان پس از رنسانس به راه انداخته منازعه‌ای پوچ و باطل است. علم و دین یکی است اما نکته اینجاست که آن چه تمدن شیطانی غرب برای ما به ارمغان آورده علم نیست. دستگاه شیطانی غرب با تمام توان تبلیغاتی خود سالها تلاش نموده که علم و دین را در برابر هم قرار دهد و به این ترتیب دین را از صحنه زندگی بشر حذف کند که البته موفق نیز بوده اما نکته تأسف بار این است که ما نیز اسیر این بازی شیطان شده‌ایم. رشد تکنولوژی و دستاوردهای اعجاب‌آور آن در این میان نقش بی بدیلی بازی کرده به گونه ای که کل بشریت را مسحور خود نموده و بدین ترتیب با سحر تکنولوژی، هر آنچه که غرب شیطانی در باره عالم و آدم گفت را علم تلقی نموده ایم.

حتی جامعه اسلامی نیز از این سحر علم و تکنولوژی غرب مصون نمانده و در طول تاریخ گام به گام در برابر آن عقب نشینی نموده است. به بهانه عدم مخالفت با علم و تجارب بشری و لزوم تطابق با زمانه، روز به روز اسلام و معارف آن به حاشیه رفته و تفسیر جدیدی از اسلام مطابق با اقتضای زمانه ارائه گشته است. بسیاری از معارف دینی به ویژه در حوزه‌های بنیادین تمدن ساز از بین رفته و دین از صحنه دنیا کنار گذاشته شده و تنها پوسته و ظاهری از اسلام باقی مانده است. و این دقیقاً همان وضعیتی است که در روایات دینی به آن اشاره شده است یعنی وضعیتی که از اسلام تنها نامی و از قرآن تنها خطی باقی است. شیطان با غیر علمی نشان دادن حوزه‌های بنیادین معرفت دینی همچون خلقت شناسی که در قالب فیزیک نمود داشته یا سایر حوزه‌ها همچون طب و غیره به دنبال القای این مطلب بوده که گزاره‌های دین تماماً غیر علمی، نمادین، فاقد معنای حقیقی و متعلق به گذشته است لذا به کار دنیای بشر به ویژه در دنیای امروز نمی‌آید.

روند تحول دین به نفع علوم مدرن سبب شده که بسیاری از روایات دینی را کنار گذاشته و آن‌ها را غیر علمی قلمداد کرده و یا به طرق مختلف سعی در تفسیر آنها متناسب با علم مدرن داشته باشیم. کار به جایی رسیده است که دیگر از اسلام در عمل یک اسلام فردی سکولار باقی مانده و حتی فراتر از آن همین احکام فردی نیز به پای علم و تکنولوژی قربانی شده است. اما جالب اینجاست که به جای بازگشت به اصل دین و پذیرش اسلام تمدن ساز در همان قالب اصلی که روح توحید و عبودیت را در خود دارد به دنبال آن هستیم که از لاشه و جسد بدون روح اسلام، تمدنی اسلامی دست و پا کنیم و هر آن چه که در این سالها در بخش‌های مختلف علوم انسانی، سبک زندگی، فقه حکومتی و غیره دنبال نموده ایم نیز در همین راستا بوده است. اسلام یک موجود حی و زنده است که روح و جسمش با هم عجین اند

لذا نمی‌توان این دو را از هم جدا نمود و بخشی از آن را با تمدن مدرن گره زده و تمدنی نوین ساخت. هر ظرفی توان پذیرش هر مظلوفی را ندارد لذا باید ظرف و مظلوف، جسم و روح، قالب و محتوا را متناسب با هم دید و تا به این نتیجه نرسیم سردرگمی تمدنی به ویژه در بعد نظری همراه همیشگی ما خواهد بود.

نکته مهم دیگر که سند پیشرفت آن را نمایان ساخت ناتوانی فلسفه صدرایی در هرگونه نقش آفرینی عملی در تمدن‌سازی اسلامی است. فلسفه صدرایی برخلاف ادعاها، نه تنها بن‌مایه و ماهیت دینی ندارد بلکه بالعکس همان فلسفه غرب است که رنگ و لعاب اسلامی به خود گرفته است. یکی از مهم‌ترین عللی که سند پیشرفت نتوانسته وجه تمایز خود با توسعه مدرن را روشن کند همین مبانی صدرایی سند است. فلسفه صدرایی نه تنها تعارضی با توسعه مدرن ندارد بلکه مؤید آن نیز هست. مبانی نظری توسعه مدرن همچون اومانیزم، سوپراکتیویسم، داروینیزم و نظریه ترقی به هیچ وجه توسط فلسفه صدرایی رد نشده بلکه به یک معنا تأیید نیز می‌گردند.

سخن بسیار است اما لب کلام این که اسلام دین تمدن‌ساز است اگر به حقیقت آن رجوع کرده و به عقل و ذهن خود غره نشویم. تا زمانی که به حقانیت تام و تمام اسلام ناب باور نداشته باشیم اسلام نیز چهره حقیقی خود را به ما نشان نخواهد داد. تا هنگامی که برای کسب علم به دنبال شاگردی این و آن باشیم اهل بیت علیهم السلام استاد ما نخواهند بود. حال ما حال عنوان بصری است که دل در گرو کسب علم از مالک‌ها داریم و از منبع و سرچشمه اصلی علم غفلت کرده‌ایم. البته این چشمه معرفت تا زمانی که با تمام وجود از مالک‌ها دل نکنده و دل در گرو آنها نبسته ایم ما را سیراب نخواهند کرد.

ما را چه شده است که به منبع علم بودن اهل بیت علیهم السلام در ابواب مختلف از جمله فیزیک و طب و تاریخ و زیست و معماری و غیره شک کردیم اما در صحت ادعاهای بشر کافر و مشرک شک نکردیم و آن‌ها را علم پنداشتیم؟ آیا چهره فریای تکنولوژی ما را کر و کور ساخته و سبب شده اراجیف و باطیل غرب را نیز بپذیریم؟ چرا علوم طبیعی دینی را به راحتی در برابر باطیل غرب کنار گذاشتیم و اندکی هم شک نکردیم که شاید مسحور تکنولوژی شیطانی غرب شده باشیم.

ما را چه شده که حتی داوری علوم دینی خود را نیز نزد طاغوت می‌بریم؟ کجای دین گفته که معیار درستی گزاره‌های دین، ذهن بشر و یافته‌ها و بافته‌های علمی اوست؟ آیا منع تحاکم به طاغوت فقط در امور حقوقی و قضایی مصداق دارد یا فراتر از آن در علم نیز مصداق دارد؟ «أَلَمْ تَر إِلَى الَّذِينَ يَزْعُمُونَ أَنَّهُمْ آمَنُوا بِمَا أَنْزَلَ إِلَيْنَا وَمَا أَنْزَلَ مِنْ قَبْلِكَ يُرِيدُونَ أَنْ يَتَحَاكَمُوا إِلَى الطَّاغُوتِ وَقَدْ أُمِرُوا أَنْ يَكْفُرُوا بِهِ وَيُرِيدُ الشَّيْطَانُ أَنْ يُضِلَّهُمْ ضَلَالًا بَعِيدًا؛ آیا ندیدی کسانی را که گمان می‌کنند به آنچه بر تو و بر پیشینیان نازل شده، ایمان آورده‌اند، ولی می‌خواهند برای داوری نزد طاغوت و حکام باطل بروند؟! با اینکه به آنها دستور داده شده که به طاغوت کافر شوند. اما شیطان می‌خواهد آنان را گمراه کند، و به بیراهه‌های دور دستی بيفکند (نساء، ۶۰)

باید بیشتر تأمل نمود که چه بلایی بر سر ما آمده است که یهود و نصاری را که خداوند دشمن اصلی مسلمانان معرفی نموده در بعد علمی و معرفتی دوست خود گرفته ایم. «بَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَتَّخِذُوا الْيَهُودَ وَالنَّصَارَى أَوْلِيَاءَ بَعْضُهُمْ أَوْلِيَاءُ

بَعْضٍ وَ مَنْ يَتَّوَكَّلْهُمْ مِنْكُمْ فَإِنَّهُ مِنْهُمْ إِنَّ اللَّهَ لَا يَهْدِي الْقَوْمَ الظَّالِمِينَ؛ ای کسانی که ایمان آورده‌اید! یهود و نصاری را ولی خود انتخاب نکنید! آنها اولیای یکدیگرند و کسانی از شما که با آنان دوستی کنند از آنها هستند، خداوند جمعیت ستم کار را هدایت نمی‌کند (مائده، ۵۱)

آیا بعد علمی و معرفتی جدای از سایر ابعاد زندگی است؟ و اینجاست که باید گستره مکر شیطان را دریافت که توانسته در لفافه علم، اباطیل خود را به خورد بشر دهد. باید بیشتر تأمل کرد که چرا آن اسلامی که تشبیه به کفار حتی در خوراک و پوشاک را منع می‌نماید^۱ به جایی رسیده که حداکثر آرمانش داشتن علوم انسانی اسلامی است آن هم نه به صورت مستقل بلکه در جمع با معارف بشری. ما را چه شده است که حتی به روان‌شناسی و انسان‌شناسی مستقل اسلامی هم باور نداریم؛ انسان‌شناسی‌ای که حداقل علم مستقل موجود در دین باید باشد!

بحث در این باره بسیار است و هدف این نامه نیز نه بحث تفصیلی علمی بلکه بیان چند نکته مهم و اساسی است فلذا مطلب خود را با بیان چند نکته و یک سؤال به پایان می‌برم.

- انتظار اصلاح سند و تقویت آن مبتنی بر رویکرد موجود انتظار نابی است. این رویکرد هر آنچه در توان داشته به پای سند ریخته است لذا تصور این که با چند همایش و مقاله و جلسه هم اندیشی دیگر این سند قوت می‌گیرد تصوری است باطل. اصلاح بنیادین سند و تقویت آن نیاز به تغییر رویکرد تمدنی دارد.
- الگوی اسلامی پیشرفت زمانی محقق خواهد شد که نظام آموزشی و علوم انسانی متحول شود و این دو هم متحول نخواهند شد تا زمانی که علوم طبیعی اسلامی وارد عرصه علم دینی شود. جدا کردن علوم انسانی از علوم طبیعی ناشی از سطحی‌نگری است. علوم طبیعی و علوم انسانی، در هم تنیده‌اند و تنها در عالم انتزاع می‌توان این دو را از یکدیگر جدا ساخت.
- این سند قرار است جایگزین نظریه‌های موجود توسعه شود لذا در گام اول باید تفاوت خود را با توسعه مدرن به صورت شفاف مشخص کند و تا این امر اتفاق نیفتد ابهام از سند زدوده نخواهد شد. بیان کلیات اسلامی یا تدابیر مبهم به هیچ وجه نمی‌تواند نسبت الگوی اسلامی پیشرفت را با توسعه مدرن مشخص کند.
- باید با تبیین درست مدرنیته بار عمده مشکلات جامعه را از دوش انقلاب و جمهوری اسلامی برداریم. بسیاری از مشکلات جمهوری اسلامی مشکلاتی تمدنی است که در سراسر عالم وجود دارد، چرا باید این‌ها به پای انقلاب اسلامی نوشته شود؟ با گره زدن انقلاب اسلامی به مدرنیته در هر سطحی، انقلاب اسلامی را به همراه مدرنیته به قهقرا خواهیم برد لذا لازم است مسیر انقلاب اسلامی را تدریجاً از مسیر مدرنیته به ویژه در مبانی نظری جدا نمود. مراقب باشیم که با قداست بخشی به فلسفه، علم و تکنولوژی مدرن، سرنوشت اسلام را به سرنوشت پروژه

۱. امام صادق (ع) می‌فرماید: امیرمؤمنان امام علی (ع) «همواره» می‌فرمودند مادامی که این امت لباس بیگانه نپوشند و غذاهای آنان را استفاده نکنند همواره در خیر خواهند بود و هنگامی که چنین کنند خداوند آنان را ذلیل خواهد کرد (وسائل الشیعه، ج ۳)

شیطانی مدرنیته که رو به زوال است گره نزده و فراتر از آن خدای ناکرده به حفظ حیات تمدن شیطانی غرب کمک نکنیم.

- پیچیدگی یکی از مهم‌ترین شاخصه‌های تمدن طاغوتی غرب است که سبب شده کمتر کسی از کلیت آن سردرآورد و به همین دلیل شیطان به راحتی می‌تواند آن را هدایت کند. پیچیدگی سبب شکل‌گیری مفهومی به نام تخصص شده که مانع اصلی کلان‌نگری است و تا این تخصص‌گرایی افراطی وجود دارد تمدن‌سازی اسلامی نیز معنا ندارد زیرا هیچ متخصص جزئی‌نگری نمی‌تواند مسیر کلی تمدن اسلامی را در نسبت با تمدن پیچیده مدرن تبیین کرده و آن را هدایت کند. بنابراین باید از جزئی‌نگری دوری کرده و بینش تمدنی را سرلوحه برنامه‌ریزی‌های راهبردی قرار دهیم. بینش تمدنی یعنی این که الگوی پیشرفت، علوم انسانی اسلامی، اقتصاد اسلامی، علم دینی، تحول نظام آموزشی و غیره را با هم دیده و همزمان و همراستا دنبال کنیم. تشکیل نهادهای مختلف برای هر یک از این موارد نشانگر فقدان بینش تمدنی است.

- از ساده‌اندیشی و سطحی‌نگری در باب تکنولوژی دست برداشته و عقبه معرفتی تکنولوژی را بشناسیم. تکنولوژی عامل بسیاری از بحرانها در جامعه است. بحران خانواده، بحران هویت، بحران اقتصادی، بحران اجتماعی، بحران رسانه‌ای، بحران اداری و غیره همگی ریشه در تکنولوژی دارند. ربا ریشه در تکنولوژی مدرن دارد و تا زمانی که تکنولوژی مدرن در سطح تمدن وجود دارد اقتصاد اسلامی نیز تحقق نخواهد یافت.

- در مقام عمل در بسیاری عرصه‌ها گریزی از پذیرش دستاوردهای بشری نیست اما این به معنای انفعال در برابر غرب نیست بلکه باید با شناخت دقیق وضعیت موجود، جهت اصلاح امور در حد توان اقدام نمود. آرمانگرایی غیرواقع‌بینانه سبب می‌شود تدبیر در حد وسع نیز به درستی صورت نگیرد.

- در تمدن مدرن به دلیل ویژگی‌های خاصش همچون تمرکزایی و پیچیدگی، اقتصاد اسلامی به صورت کامل قابل تحقق نیست لذا باید متناسب با اقتضای زمانه الگویی مرکب از اقتصاد آزاد و دولتی را انتخاب نمود. در این مدل صنایع و کارخانجات بزرگ و همچنین شبکه خدمات پولی و مالی باید کاملاً دولتی بوده و اقتصاد بازار در بخش خدمات و صنایع خرد تعریف شود. خصوصی‌سازی شرکتهای بزرگ دولتی در گذشته خطایی راهبردی بوده که نمود آن را می‌توان در گوشه و کنار دید. ساختار مدیریتی کشور نیز باید بر پایه این مدل اقتصادی اصلاح گردد.

- تا جامعه همچون عنوان بصری از شاگردی مالک‌ها دست بر ندارد نور علم در قلب تمدن اسلامی نخواهد تابید لذا بهتر است به جای تلاش برای تنزیه معارف بشری، با تمام وجود دل به اسلام دهیم تا نور علم در قلبمان تابیده و بی‌نیاز از معارف بشری گردیم.

- طب اسلامی به عنوان پرچمدار تمدن‌سازی اسلامی باید مورد حمایت ویژه قرار گیرد. طب اسلامی جامع هستی‌شناسی، انسان‌شناسی، معرفت‌شناسی، تاریخ بشری، سبک زندگی و در یک کلام عصاره تمدن اسلامی است اما متأسفانه عده‌ای جاهل یا مغرض بدون آن که فهم درستی از طب اسلامی داشته باشند، مبتنی بر پیش‌فرض‌های غلط ذهنی خود که همگی ریشه در غرب زدگی آن‌ها دارد، این علم را نفی می‌کنند. نفی طب

اسلامی نفی اسلام است و به همین دلیل است که طاغوت با تمام توان خود وارد میدان شده تا این جریان را زمین گیر کند. اگر به دنبال تمدن حقیقتاً اسلامی هستیم این تمدن از مسیر طب اسلامی می گذرد و لا غیر. طب اسلامی توانسته فارغ از مباحث انتزاعی، با بطن جامعه ارتباط برقرار کند و دین را تا حد توان به میدان آورد، که البته هنوز در گام اول است و تا نقطه مطلوب فاصله دارد، لذا تقویت و البته سازماندهی این جریان امری لازم و ضروری است. برگزاری کرسی‌های آزاداندیشی و نقد و بررسی طب اسلامی در حوزه و دانشگاه نیز از خواسته‌های اصلی فعالان این جریان است که می تواند حقانیت آن را به اثبات برساند.

- نکته پایانی اینکه تحول حقیقی در بخش‌های مختلف تنها به دست جوانان انقلابی‌ای اتفاق خواهد افتاد که به اسلام حداکثری باور داشته و اسیر تمدن غرب در هیچ سطحی نشده‌اند لذا باید این جریان در ابعاد و بخشهای مختلف از جمله طب و علوم انسانی و غیره تقویت و حمایت شود. آینده انقلاب در دست این جریان است نه جریانی که ادعای آنها در تحول آفرینی گوش فلک را کر کرده است اما در عمل آن چیزی که متحول می کنند اسلام است نه وضعیت موجود! عدم حمایت ویژه از این جریان یعنی نابودی انقلاب به ویژه در بعد مبانی نظری. علوم انسانی اسلامی تنها به دست این جریان ایجاد خواهد شد. تحول نظام آموزشی تنها از دل این جریان بیرون خواهد آمد و در یک کلام تمدن حقیقی اسلامی را که نمود تام و تمام آن پس از ظهور حضرت حجت (عج) خواهد بود تنها این جریان فکری می تواند ریل گذاری کند ان شاء الله.

و اما سؤال؛ سؤالی مهم و اساسی از دل کلام امام خمینی (ره) که پاسخ به آن می تواند رویکرد تمدنی غالب را شفاف کرده و میزان کارآمدی آن را در مقام عمل تبیین کند. حضرت امام خمینی ره می فرمایند:

مسئله بانک از مسائل مهمی است که چنانچه ربا از بانک حذف نشود، مشمول آیه شریفه و روایات کثیره می شویم؛ که آیه شریفه می فرماید «کسانی که ربا می خورند اینها اعلام جنگ با خدا و پیغمبر می کنند.» این تعبیر در کم جایی واقع شده است که اعلان جنگ است بین کسانی که می خواهند ربا بخورند با خدا و پیغمبر. روایات بسیار ما داریم که هیچ جای شبهه در این روایات نیست؛ که در بعضی از آنها تعبیری شده است که شاید برای هیچ چیز نشده است؛ که یک درهم ربا شدتش بیشتر است از اینکه هفتاد زنا بکند کسی، با محرم خودش، با عمه خودش، با خاله خودش، با خواهر خودش. و اگر چنانچه ربا در یک کشوری مثل کشور ما خدای نخواست، باز در بانکش، در تجارتش، در بین مردمش باشد، ما نمی توانیم بگوییم که ما جمهورییمان، جمهوری اسلامی است، محتوای جمهوری، اسلامی است. از این جهت باید کارشناسان، علما در این مسئله بسیار فعالیت کنند، دقت کنند که ما را از این گرفتاری نجات بدهند، و ملت هم باید توجه بکنند به اینکه مواجه هستند با یک همچو چیزی که قرآن کریم می فرماید: فَأَذْنُوا بِحَرْبٍ مِنَ اللَّهِ وَرَسُولِهِ اعلام جنگ بکنید با خدا (صحیفه امام خمینی - جلد ۱۸ - صفحه ۴۳۴)

حال سؤال از حضرتعالی به عنوان ولی فقیه و امام امت که تبیین گر نقشه‌های کلان اقتصادی نظام اسلامی هستید این است که با ربای موجود در نظام بانکی چه باید کرد؟ چرا پس از گذشت چهل سال از عمر انقلاب اسلامی با وجود علما، مجتهدین و متخصصین گوناگون، هنوز مسئله ربا که اسلامیت نظام را زیر سؤال می برد حل نشده است؟ آیا قصور تنها متوجه تصمیم‌سازان نظام یعنی همان علمای حوزه و اندیشمندان دانشگاه است یا این رویکرد ذاتاً نمی‌تواند مسئله ربا را تبیین و حل کند؟ اکنون که تلاش بیش از چهل ساله در این مسئله نتیجه نداده آیا جا ندارد حضرتعالی خود در آن ورود کرده و همچون سایر حوزه‌هایی که با تدبیر خود گره‌گشای مسائل بوده‌اید در اینجا نیز راهنمای جامعه نخبگانی کشور بوده و جامعه را از ابهام و سردرگمی نجات دهید. تبیین جامع این مسئله می‌تواند میزان کارآمدی رویکرد حاضر را مشخص نماید لذا امید است با سعه صدر و تدبیر همیشگی با این سؤال مواجه شده و با پاسخ مناسب، زمینه رشد تفکر و اندیشه انقلاب اسلامی در بعد تمدنی را فراهم آورید.

والسلام علیکم و رحمه الله و برکاته